

جلد اول



عبدالحسین نصری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر:
شابک دوره:
یادداشت:
وضعیت فهرست‌نویسی:
یادداشت:
- نصری، عبدالله، ۱۳۳۲-
آن یگانه: سیری در زندگی و نظام فکری علامه طباطبایی / عبدالله نصری.
تهران: امیرکبیر، ۱۴۰۱.
۹۷۸-۹۶۴-۱-۲۲۰۵-۴
- فیبا
کتاب حاضر با عنوان "آن یگانه: سیری بر احوالات و اندیشه‌های علامه طباطبایی"
توسط انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی در همین سال فیبا گرفته است.
کتابنامه.
- سیری در زندگی و نظام فکری علامه طباطبایی.
آن یگانه: سیری بر احوالات و اندیشه‌های علامه طباطبایی.
طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۲۸۱-۱۳۶۰ -- نقد و تفسیر
Tabatabai, Sayyed Muhammad Husayn -- Criticism and Interpretation
مجتهدان و علما -- ایران -- قرن ۱۴
Ulama -- Iran -- 20th century
فیلسوفان اسلامی -- ایران -- قرن ۱۴
Muslim philosophers -- Iran -- 20th century
۵/BP153
۹۹۸/۲۹۷
۸۹۳۳۲۶۲
- یادداشت:
عنوان دیگر:
عنوان دیگر:
موضوع:
موضوع:
موضوع:
رده‌بندی کنگره:
رده‌بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:
اطلاعات رکورد کتابشناسی:
- فیبا



عبدالله نصری

آن یگانه

سیری در زندگی و نظام فکری علامه طباطبایی

جلد اول

آن یگانه
سیری در زندگی و نظام فکری علامه طباطبایی
جلد اول

عبدالله نصری

چاپ اول ۵ تابستان ۱۴۰۱ ۵۰۰۵ نسخه ۵

صفحه آرایی: امین شجاعی ۵ امور چاپ: محمد امین رضاپور ۵
چاپ و صحافی: باقری ۵

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی،
تقاطع خیابان سعدی، پلاک ۲
شماره تماس: ۰۲۱۳۳۹۰۰۷۵۱-۲ و ۶۱۲۸
کد پستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸

amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
© همه حقوق محفوظ است.



فهرست

۱۱	پیشگفتار
۲۱	بخش اول: سرگذشت ایام
۲۳	زندگی نامه

تولد و تحصیلات اولیه / ۲۳ / ازدواج / ۲۵ / سفر به نجف / ۲۵ / آشنایی با قاضی / ۲۸ / تعلیم خط / ۳۳ / بازگشت به تبریز / ۳۳ / مهاجرت به قم / ۳۵ / تدریس / ۳۶ / جلسات اصول فلسفه / ۴۳ / آشنایی با متون هندی و چینی / ۴۵ / علامه و اوپانیشادها / ۴۶ / ماجرای بحارالانوار / ۴۸ / تعطیلی درس اسفار / ۴۹ / ماجرای دار التبلیغ / ۵۵ / ویژگی های همسر / ۶۰ / فعالیت های گوناگون / ۶۴ / موضع گیری در برابر شریعتی / ۶۶ / پیشنهاد ریاست دانشگاه / ۶۸ / در آستانه انقلاب / ۶۹ / جلسات حافظ خوانی / ۷۰ / مرگ / ۷۳ / شعر و شاعری / ۷۸ / کیش مهر / ۷۹ / پند درختان و ژس / ۸۰ / ای خسرو شیرین حرکات / ۸۱ / تألیفات / ۸۲ / آثار عربی / ۸۲ / آثار فارسی و ترجمه ها / ۸۳

۸۷	سیره اخلاقی
----	-------------

نظم و انضباط / ۸۷ / عنایت الهی / ۸۸ / ادب و سکوت / ۸۹ / سادگی / ۹۲ / توجه به دیگران / ۹۴ / علاقه به اهل بیت: / ۹۹ / روح قرآنی / ۱۰۲ / اخلاق تدریس / ۱۰۳ / سلوک و مکاشفه / ۱۰۵ / کتوم بودن / ۱۱۰ / تأثیرگذاری / ۱۱۱ / سعه صدر / ۱۱۲

بخش دوم: فیلسوف گفت وگو ۱۱۵
دیدار و گفت وگو با هانری کربن ۱۱۷

آغاز دیدارها / ۱۱۷ / دیدار از زبان علامه / ۱۲۰ / دیدار اول / ۱۲۰ / دیدار دوم / ۱۲۲ /

پرسش ها و پاسخ ها ۱۲۷

رابطه باطن قرآن با امامت / ۱۲۷ / اختلافات فرق شیعی / ۱۲۹ / غفلت از تاریخ فلسفه اسلامی / ۱۲۹ / رابطه تشیع و تصوف / ۱۳۰ / نقش امام غایب / ۱۳۱ / بحران معنوی غرب / ۱۳۳ / کربن و راه حل بحران / ۱۳۵ / پیام تشیع / ۱۳۶ / حیات معنوی انسان / ۱۴۰ / حجیت عقل / ۱۴۲ / گناه نخستین / ۱۴۳ / توصیه کربن / ۱۴۴ / نقدی بر علامه / ۱۴۵ /

نگاه کربن به تشیع ۱۴۹

تشیع و امامت / ۱۴۹ / رابطه توحید با امامت / ۱۵۲ / نقد تصوف تسنن / ۱۵۴ / حکمت شیعی / ۱۵۵ / پرسش های رجل اردنی / ۱۵۶ / شرایط فهم تشیع / ۱۵۹ / تعلق کربن به تشیع / ۱۶۱ /

بخش سوم: انسان شناسی ۱۶۳

آفرینش انسان ۱۶۵

دو نظریه / ۱۶۵ / قرآن و تحول انواع / ۱۶۷ / کتاب خلقت انسان / ۱۷۰ / مواجهه با آزایی سحابی / ۱۷۳ / آفرینش مستقل / ۱۷۵ / خلقت آدم / ۱۷۵ / خلقت از خاک / ۱۷۹ / مراحل خلقت انسان / ۱۸۱ / مراحل پیدایش آدم / ۱۸۳ / صورتگری انسان / ۱۸۵ / برگزیده شدن آدم / ۱۸۷ /

ابعاد وجودی انسان ۱۹۳

روح یا نفس / ۱۹۳ / انسان، خلیفه خدا / ۱۹۵ / فطرت / ۱۹۷ / انسان طبیعی / ۲۰۲ / سودجویی / ۲۰۴ / قوای انسان / ۲۱۰ / لذت طلبی / ۲۱۲ / غریزه عرفانی / ۲۱۳ / رابطه انسان با نظام جهان / ۲۱۴ / اعتبارسازی انسان / ۲۱۶ / آزادی عقیده / ۲۱۹ / آزادی انتخاب / ۲۲۲ / کمال جویی انسان / ۲۲۴ / مقام کرامت و تفضیل / ۲۲۹ / برتری انسان / ۲۳۰ / اختلاف انسان ها / ۲۳۳ / فطرت فکری / ۲۳۴ / شاکله انسان / ۲۳۷ / طینت انسان / ۲۴۱ / تساوی انسان ها در حقوق / ۲۴۲ / حق توحید / ۲۴۴ /

انسان و پیمان الهی ۲۴۷

پیمان الهی / ۲۴۷ / تفسیر طرفداران عالم ذر / ۲۴۸ / دلایل منکران عالم ذر / ۲۵۰ / دیدگاه علامه / ۲۵۲ / دیدگاه مطهری / ۲۵۶ / نظریه آیت الله جوادی آملی / ۲۵۸ /

نقدهای آیت الله جعفر سبحانی / ۲۶۲

۲۶۵ جبر و اختیار

تعریف اراده / ۲۶۶ / تعریف اختیار / ۲۶۷ / مبادی افعال اختیاری / ۲۶۸ / اختیار
و نفس اولویت / ۲۷۱ / اختیار و ضرورت / ۲۷۲ / اراده الهی و اختیار انسان / ۲۷۴ /
حاکمیت اراده حق تعالی / ۲۷۶ / جبر عرفانی / ۲۷۹ / نقد علامه طباطبایی / ۲۷۹

۲۸۳ حقوق زنان

مقام و حقوق زن / ۲۸۳ / پیش فرض ها / ۲۸۴ / نگاه به زن در طول تاریخ / ۲۸۷ /
دستاوردهای اسلام / ۲۸۹ / ازدواج / ۲۹۴ / قیمومت / ۲۹۷ / نشوز / ۲۹۷ / تعدد
زوجات / ۲۹۹

۳۰۷ بخش چهارم: جامعه، اخلاق و سیاست

۳۰۹ اجتماع

تشکیل جامعه / ۳۰۹ / یک تفسیر غلط / ۳۱۳ / تفسیری از استخدام طلبی / ۳۱۴ /
جامعه ابتدایی / ۳۱۶ / جامعه و قانون / ۳۱۷ / وحدت اجتماع / ۳۲۰ / هویت جامعه
/ ۳۲۱ / راه حل تعارضات / ۳۲۴ / جامعه مطلوب / ۳۲۶ / لزوم تفکر اجتماعی / ۳۲۹ /
نقش توده های مردم / ۳۳۱

۳۳۳ اخلاق (علم اخلاق)

تعریف علم اخلاق / ۳۳۳ / ضرورت اخلاق / ۳۳۴ / رابطه اخلاق با عقیده و عمل
/ ۳۳۵ / تأثیر اخلاق بر اندیشه / ۳۳۸ / شیوه های پرورش فضایل اخلاقی / ۳۳۹ /
وضوح و شکوفایی فطرت اخلاقی / ۳۴۲

۳۴۵ اندیشه سیاسی

ضرورت حکومت / ۳۴۵ / ولایت یا حکومت / ۳۴۷ / حاکم کیست؟ / ۳۴۹ /
اختیارات حاکم / ۳۵۵ / شیوه حکومت اسلامی / ۳۵۸ / مقایسه حکومت اسلامی
با دموکراسی / ۳۶۰ / تحلیل یک نقد / ۳۶۲ / اقسام حکومت / ۳۶۳ / استبداد دینی
/ ۳۶۵ / نقد تمدن غربی / ۳۶۷ / انحطاط مسلمین و نفوذ غرب / ۳۶۹

۳۷۳ بخش پنجم: اندیشه های فلسفی

۳۷۵ درآمدی بر فلسفه اسلامی

درآمدی بر فلسفه / ۳۷۵ / دشواری فلسفه / ۳۷۷ / روش و معیار بحث فلسفی / ۳۷۸

تعریف علم کلام / ۳۷۹ / پیدایش علم کلام / ۳۸۰ / روش متکلمان / ۳۸۰ / نزاع متکلمان و فلاسفه / ۳۸۲ / رکود کلام / ۳۸۲ / علی علیه السلام آغازگر فلسفه الهی / ۳۸۳ / فلسفه شیعه / ۳۸۵ / فلسفه الهی / ۳۸۶ / نسبت فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی / ۳۸۸ / رابطه فلسفه و دین / ۳۹۰ / عدم آشنایی غربی‌ها با فلسفه اسلامی / ۳۹۱ / نقد فلسفه / ۳۹۲ / نقد مکتب تفکیک / ۳۹۶ / روش پیشینیان / ۳۹۷ / اختلاف فیلسوف و عارف / ۳۹۸ / راه تذکر / ۳۹۹ / قرآن و تفکر عقلی / ۴۰۳

ابعاد فلسفه اسلامی

تعریف فلسفه / ۴۰۹ / ضرورت فلسفه / ۴۱۰ / زنا لیسیم و ایده آلیسم / ۴۱۳ / نقد داوری اردکانی / ۴۱۷ / نقد سید جواد طباطبایی / ۴۲۱

عوارض ذاتی و برهان

ارکان علوم / ۴۲۹ / ۱. موضوع علم / ۴۲۹ / ۲. مبادی علوم / ۴۲۹ / ۳. مسائل علوم / ۴۳۰ / تعاریف ذاتی / ۴۳۰ / تساوی عرض ذاتی با موضوع / ۴۳۲ / نقد حائری بر علامه / ۴۳۴ / تحلیل جوادى آملی / ۴۳۵ / اقسام برهان / ۴۳۸ / نقد آیت الله جوادی آملی بر علامه / ۴۴۲ / نقد مصباح یزدی بر علامه / ۴۴۴

تحلیل ادراک

سنخ و جایگاه علم و ادراک / ۴۴۷ / تحلیل خطا / ۴۵۰ / منشأ پیدایش ادراک عدم / ۴۵۴ / پیدایش مفاهیم جوهر و عرض و علیت / ۴۵۶ / کثرت در علم و ادراک / ۴۵۷ / ارتباط علم حصولی با علم حضوری / ۴۵۹ / نفس الامر / ۴۶۲

علت غایی و علت فاعلی

اثبات علت غایی / ۴۶۹ / عینیت علت غایی با علت فاعلی / ۴۷۰ / نقد تأثیر غایت در فاعلیت فاعل / ۴۷۲ / اقسام فاعل / ۴۷۲ / عدم تمایز فاعل بالجبراز بالقصد / ۴۷۴ / وحدت فاعل بالعنايه و بالقصد / ۴۷۷ / علم عنایی / ۴۷۸

حرکت

مفهوم حرکت / ۴۸۱ / حرکت در مقولات / ۴۸۲ / دلایل حرکت در حرکت / ۴۸۶ / لوازم حرکت در حرکت / ۴۸۸

براهین اثبات خدا

برهان صدیقین ابن سینا / ۴۹۲ / برهان صدیقین ملاصدرا / ۴۹۴ / برهان سبزواری

۴۹۶/ علامه ونفی سفسطه / ۴۹۷/ برهان صدیقین علامه / ۵۰۰/ مطهری وبرهان صدیقین / ۵۰۲/ تحلیل وجوب / ۵۰۴/ برهان اول / ۵۰۴/ برهان دوم / ۵۰۶/

۵۰۹ صفات خدا

وحدت حقّه واجب الوجود / ۵۰۹/ عینیت ذات و صفات / ۵۱۰/ توحید اطلاقی / ۵۱۳/ نفی شریک در مفاهیم / ۵۱۵/ اراده الهی / ۵۱۸/

۵۲۱ وحدت وجود

وجود رابط / ۵۲۱/ وجود رابط معلول / ۵۲۳/ دو حث وجود رابط / ۵۲۴/ صرف الوجود / ۵۲۶/ صرفت در تشکیک / ۵۲۸/ نقد تلمیذ بر علامه / ۵۲۹/ وحدت وجود / ۵۳۱/

۵۳۵ ادراکات اعتباری

تقسیم بندی مفاهیم / ۵۳۵/ نظر و عمل در ادراکات اعتباری / ۵۳۶/ چستی ادراکات اعتباری / ۵۳۶/ ادراکات اعتباری تابع اغراض / ۵۳۸/ ابتدای برحقایق / ۵۳۸/ آثار خارجی اعتباریات / ۵۳۸/ رابطه اعتباریات با حقایق / ۵۴۰/ کثرت در اعتباریات / ۵۴۱/ نحوه پیدایش ادراکات اعتباری / ۵۴۱/ تقسیم بندی اعتباریات / ۵۴۳/ ۱. تحلیل باید / ۵۴۳/ ۲. حسن و قبح / ۵۴۵/ ۳. انتخاب اخف و اسهل / ۵۴۸/ ۴. اصل استخدام و اجتماع / ۵۴۸/ ۵. اصل متابعت علم / ۵۵۰/ حجیت قطع / ۵۵۰/ اعتباریات بعد از اجتماع / ۵۵۱/ ۱. اصل ملک / ۵۵۱/ ۲. کلام یا سخن / ۵۵۲/ ۳. ریاست و مرتوسیت / ۵۵۲/ ۴. اعتبارات متساوی الطرفین / ۵۵۴/ عوامل تغییر اعتباریات / ۵۵۴/ ارتباط اعتباریات با افعال / ۵۵۶/ نسبت امور اعتباری به خدا / ۵۵۷/ جامعه شناسی معرفت / ۵۵۸/

۵۶۱ نقدهای مطهری بر ادراکات اعتباری

اعتبارسازی انسان / ۵۶۲/ استخدام طلبی / ۵۶۴/ انسان و باید / ۵۶۷/ حسن و قبح / ۵۶۹/ بی توجهی به بعد علوی / ۵۷۳/ تعبیرات غیر دقیق / ۵۷۵/ اصل مطابقت علم یا حجیت قطع / ۵۷۷/ رابطه قوای فعاله با احساسات / ۵۷۸/ رابطه قوای فعاله با پیدایش مفاهیم اعتباری / ۵۷۹/

۵۸۳ نقدهای لاریجانی

باید تکوینی / ۵۸۳/ باید در فعل اختیاری / ۵۸۴/ عدم کلیت باید / ۵۸۶/ باید و جبر در فعل / ۵۸۹/ بی فایدهی باید / ۵۹۰/ تسلسل باید / ۵۹۲/ اعتبار عمومی و اعتبار خصوصی / ۵۹۳/ رابطه ادراکات اعتباری با حقیقی / ۶۰۰/

۶۰۵ تحلیل یک نقد

یک نقد / ۶۰۵ / ریشه‌یابی ادراکات اعتباری / ۶۰۷ / دغدغه کلامی / ۶۰۸ / عمل و نظر / ۶۰۹ / نسبت باید با فرهنگ / ۶۱۱ / جدی نگرفتن اعتباریات / ۶۱۳ / تاریخ‌نگری / ۶۱۳ / بی‌ارتباطی با فرهنگ / ۶۱۴ / فهم غلط از علم حضوری / ۶۱۵ / افق پرسش / ۶۱۶ / گفت‌وگوی همدلانه / ۶۱۸ / دغدغه کلامی / ۶۱۹ / عدم همدلی با متفکران / ۶۲۱ / خود مطلق‌بینی علامه / ۶۲۴ / تنفس در عالم معاصر / ۶۲۶ /

۶۲۹ فلسفه اخلاق

منشأ پیدایش حسن و قبح / ۶۲۹ / حسن و قبح مطلق / ۶۳۲ / تقسیم‌بندی حسن و قبح / ۶۳۳ / حسن و قبح عقلی و شرعی / ۶۳۵ / ادراکات اعتباری و اصول اخلاق / ۶۴۱ / نقد نسبت اخلاق / ۶۴۳ / مقایسه با دیدگاه مصباح / ۶۴۵ / یک تلقی غلط / ۶۵۱ / تحلیل یک نقد / ۶۵۳ /

پیشگفتار

ای یوسف خوش نام ما! خوش می روی بر بام ما
ای درشکسته جام ما! ای بر دریده دام ما
ای نور ما! ای سور ما! ای دولت منصور ما
جوشی بنه در شور ما، تا می شود انگور ما
ای دلبر و مقصود ما! ای قبله و معبود ما!
آتش زدی در عود ما، نظاره کن در دود ما
ای یار ما! عیار ما! دام دل خمار ما!
پا و امکش از کار ما، بستان گرد دستار ما
در گیل بمانده پای ما، جان می دهم چه جای دل
وز آتش سودای دل، ای وای دل، ای وای ما!

بیش از چهل سال از آن دیدارهای ملکوتی می گذرد. دانشجویی با ده ها سؤال به محضر علامه راه یافته و از او پرسش می کند. پیرمرد با آن چهره نورانی، سربه زیر افکنده و با دقت به سؤالات گوش می دهد. پس از مدتی سر را بلند کرده و برای بیان رابطه قوه و فعل در حرکت، جاسیگاری فلزی خود را حرکت می دهد و با مثال هایی ساده و ملموس گره از مشکلات بازمی گشاید. با سعه صدر بسیار به سؤال ها گوش می دهد و با طمأنینه به پاسخ گویی می پردازد. مهم تر از این پرسش ها و پاسخ ها، فضای معنوی حاکم بر جلسه هاست. نمی دانم این جلسات چه حال و هوایی داشت که هنوز گرمی آن را احساس می کنم. سالیان دراز است که دربارہ او و هم مسلکان او می اندیشم

و اینکه آن دستگیری‌های الهی چگونه بود که از جوانی مرا به دیدار و بهره گرفتن از محضر این بزرگان کشاند؛ بزرگانی که هر کدام عالم خاص خود را داشتند.

علامه طباطبایی که اینجا سخن از اوست، عالم مخصوص خود را داشت و زیستن در آن عالم از عوامل مؤثر در رشد فکر و اندیشه و ساحت‌های گوناگون شخصیت او بود. اگر امروزه با این همه هزینه که در دانشگاه‌ها و حوزه‌ها صورت می‌گیرد، از پرورش امثال آن شخصیت‌ها ناتوانیم، یکی از دلایل آن، این است که استادان از آن عالم‌ها به دورند. سخن گفتن، سکوت کردن، قلم زدن، شاگردپروری کردن و حتی راه رفتن علامه، همه و همه حکایت از آن عالم داشت. **قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** (انعام / ۱۶۲)

بارها که در خلوت خود به تأمل در عالم علامه و هم‌مسلمانان او پرداخته‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که بدبختی ما این است که بی‌بهره از آن عالم‌ها هستیم. اینکه ما از شخصیت واحدی برخوردار نیستیم و هر گوشه‌ای از وجود ما در هر لحظه، سازی را کوک می‌کند و از آن‌ها صداهای ناهنجاری برمی‌خیزد، نشان از فقدان آن عالم‌هاست. عالم علامه، مبتنی بر وحدت در کثرت و کثرت در وحدت بود. تمامی ابعاد شخصیت او مانند سازی بود که به‌گونه‌ای کوک شده بود که به مدت هشتاد سال جز نوای دلنشین از آن بر نمی‌خاست. اما شخصیت ما چگونه است؟ ساز وجود ما چگونه کوک شده است؟ نه این است که هر لحظه نوایی از آن برمی‌خیزد که گاهی باید گفت صد رحمت به زوزه برخی حیوانات؟!

سخن بر سر این مطلب است که ریشه توفیقات علامه را باید در عالم او جستجو کرد. زیستن در آن عالم بود که ایشان نه تنها آثار قلمی مهمی را به نگارش درآورد، بلکه شاگردان بزرگی را نیز پرورش داد. دانشجوی و طلبه ما به ندرت توفیق آن را دارد که محضر چنین بزرگانی را درک کند. بگذریم که به عللی اصلاً احساس نیاز هم نمی‌کند. نتیجه این روند تعلیم و تربیت چیست؟ نه این است که خود نباشیم و به خود از منظر دیگری بنگریم و قبل از آنکه خود باشیم به دنبال دیگری باشیم و به رسم زمانه از دیگری سخن بگوییم، در حالی که از خود بیگانه‌ایم! آخر مگر یک خود گم کرده می‌تواند از دیگری سخن بگوید؟! از همین جاست که برخی از ما مدرسان

علوم انسانی آنچنان مبهوت این دیگری می‌شویم که ادعا می‌کنیم ما هنوز به مقامی نرسیده‌ایم که متفکران غربی را نقد کنیم. مگر ما در حد آن هستیم که کانت و هگل و نیچه و هایدگر را نقد کنیم؟! طلبه ما گاه بدون آنکه سنت فکری خود را درست بشناسد دنبال ویتگنشتاین و فوکو است. اکثر دانشجویها هم به‌گونه‌ای پرورش می‌یابند که قبله‌شان جای دیگری است. با استثناها کاری نداریم. سخن بر سر این نیست که نباید متفکران غرب را شناخت که ضرورت آشنایی عمیق با آن‌ها بسیار زیاد است. حرف حساب این است که از هیچ‌کس بت نسازیم و راه خود را طی کنیم. مگر نه این است که بعضی از روشنفکران دینی ما ادعا می‌کنند که مطالب علامه اشکال دارد، اما یک اندیشمند سطحی غربی را به عرش می‌رسانند؟! کسی مخالف نقد علامه و امثال او نیست، همان‌گونه که او خود را فراتر از نقد نمی‌داند. بحث بر سر خودباختگی و در عین حال ژست فیلسوفانه گرفتن است. ما اسیر ادا و اطوارهای زیادی هستیم که از قضا اکثر اصحاب اندیشه در غرب از آن به دورند.

تأمل در عالم علامه، دردهای فکری روزگار ما را آشکار می‌سازد. به جای هزینه‌های گزاف و این همه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کردن‌ها، به پاسخ این پرسش بپردازیم که چرا دانشگاه‌ها و حوزه‌های ما از پرورش علامه‌ها ناتوان‌اند؟ علامه جعفری بارها می‌فرمود که بروید آدم پیدا کنید و در محضرش زانو بزنید.

وقتی با اصرار از علامه طباطبایی خواسته شد که شرح حال خود را بنویسد در چند صفحه زندگی‌نامه خود را به اختصار به نگارش درآورد. حالا بروید و رزومه‌های آن‌ها را نگاه کنید. بنده گاهی برخی از آن‌ها را می‌خوانم و با خود می‌گویم خدایا چگونه این همه علم همراه با این همه منصب و حضور در بسیاری از سمینارها و کنفرانس‌ها برای یک نفر حاصل می‌شود؟ اجازه بدهید دیگر از زلف‌ها و محاسن اتوکشیده شده سخن نگویم. خلاصه بدجوری اسیر یک سلسله از قرتی‌گری‌ها شده‌ایم. قلم در بیان برخی از دردها بی‌تابی می‌کند، اما علی‌رغم میل باطنی باید آن را رها کرد.

هر کس ز دیار آشنایی است

داند که متاع ما کجایی است

هدف از بیان این مطالب این است که مطالعه و تأمل در اندیشه و سلوکه علمی

و عملی علامه مرا به اینجا رساند که برای ریشه‌یابی توفیقات وی باید سراغ عالم او را گرفت و در باب آن سخن گفت. آن ظرفیت و استقلال فکری و روحی که علامه داشت حاصل زیست در آن عالم بود. او اندیشه‌های گوناگون را می‌خواند و در آن‌ها به دقت تأمل می‌کرد، اما مبهوت آن‌ها نمی‌شد و راه خود را می‌رفت؛ راهی که مبتنی بر سلوک عقلی و برهانی بود.

در جلد اول این اثر از برخی ابعاد شخصیت فکری و اخلاقی علامه سخن به میان آمده است. در جلد دوم، اندیشه‌های علامه در زمینه کلام، عرفان و تفسیر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. مباحث کلامی علامه، هم جنبه عقلانی دارد و هم جنبه قرآنی. وی گستره مباحث کلامی را از قرآن اخذ می‌کند، اما آن‌ها را به صورت فلسفی تفسیر می‌کند. در عرفان نیز علامه از معرفت نفس سخن به میان می‌آورد و در آثار مکتوب خود کمتر از مباحث ابن عربی نقل می‌کند، اما در جلسات خصوصی که به تفسیر غزلیات حافظ و گلشن راز شبستری می‌پردازد، در فضای فکری ابن عربی گام برمی‌دارد. از همین روی برای آشنایی دقیق با تفکر عرفانی علامه، تلاش شده تا علاوه بر آثار مکتوب ایشان، از تقریرات شاگردان ایشان از درس و بحث‌های خصوصی علامه استفاده شود. در مباحث تفسیری نیز به دیدگاه قرآنی علامه به تفصیل پرداخته شده و فقط روش تفسیری ایشان مورد بررسی قرار نگرفته است. بسیاری از مباحث قرآنی، از پیش فرض‌های نگاه تفسیر هر مفسری است و علامه نیز از این قاعده مستثنی نیست. مهم‌ترین ویژگی علامه در دیدگاه‌های تفسیری اش این نکته است که فلسفه خود را به‌طور مستقیم دخالت نمی‌دهد. کسانی که با تفاسیر قرآنی فیلسوفانی چون ملاصدرا آشنا هستند، به‌خوبی می‌دانند که تا چه حد اندیشه‌های فلسفی وی در تفاسیر آیات به‌طور مستقیم حضور پیدا می‌کند. اما علامه مطالب فلسفی خود را عموماً مجزا از آیات مطرح می‌سازد، مگر در مواردی که آیات بدون بهره‌گیری از بحث‌های فلسفی قابل تفسیر نیستند. در این‌گونه موارد نمی‌توان پیش فرض‌های فلسفی یک مفسر را در تفسیر آیات، تحمیل آرای مفسر بر قرآن دانست. با این‌همه علامه تلاش بسیار دارد که مانند ملاصدرا اکثر آیات قرآن را فلسفی تفسیر نکند، بلکه به جهت گستره معارف آیات قرآنی از پیش فرض‌های دستگاه‌های معرفتی گوناگون بهره‌گیرد.

اگر نه عشق شمس الدین بیدی در روز و شب ما را
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را
بت شهوت بر آوردی، دمار از ما ز تاب خود
اگر از تابش عشقش، نبودی تاب و تب، ما را
نوازش‌های عشق او، لطافت‌های مهر او
رهانید و فراغت داد از رنج و نَصَب ما را
زهی این کیمیای حق که هست از مهر جان او
که عین ذوق و راحت شد همه رنج و تعب ما را
عنایت‌های ربانی ز بهر خدمت آن شه
برویانید و هستی داد از عین ادب، ما را
بهار حسن آن مهتر، به ما بنمود ناگهان
شقایق‌ها و ریحان‌ها و گل‌های عجب ما را
زهی دولت! زهی رفعت! زهی بخت و زهی اخترا!
که مطلوب همه جان‌ها کند از جان، طلب ما را

کتاب حاضر، عضوی از مجموعهٔ فلاسفهٔ معاصر اسلامی با آثاری پیرامون اندیشه‌های مرتضی مطهری (حاصل عمر)، مهدی حائری یزدی (در جستجوی حکمت)، محمد باقر صدر (صدر اندیشه) و محمد تقی جعفری (تکاپوگر اندیشه‌ها، آفاق مرزبانی، انسان الهی، آری گویی به زندگی، بر سر دوراهی) که قبلاً منتشر شده است. در این میان جای اثری در باب علامه طباطبایی خالی بود که با عنایات الهی اکنون تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

فلسفه معاصر اسلامی از جهات گوناگونی مظلوم واقع شده است؛ نه در دانشگاه‌ها - با این همه رشته‌های گوناگون فلسفه - و نه در حوزه‌ها توجهی به آن نمی‌شود؛ چرا که برخی مدرسان فلسفه اصلاً به فلسفه اسلامی اعتقادی ندارند و آن را در حد کلام فرومی‌کاهند و برخی دیگر بر اثر عدم آشنایی با فیلسوفان معاصر اسلامی حداکثر آن‌ها را شارح ملاصدرا به شمار می‌آورند. بگذریم از برخی که قبله‌گاهشان فلسفه غرب است.

هر چند در میان فیلسوفان معاصر اسلامی، علامه طباطبایی و استاد مطهری از این توفیق برخوردار بوده‌اند که آثاری دربارهٔ آن‌ها به نگارش درآید، اما ناگفته‌ها درباره این دو متفکر نیز کم نیست. علی‌رغم بیش از دوست کتاب و بیش از هزار مقاله و

رساله در باب علامه طباطبایی - که اکثراً تکراری است - اثری که نظام جامع فکری ایشان را ارائه دهد موجود نیست. از همین روی صاحب این قلم بر آن شد تا در حد توان خود، اثری که بتواند اضلاع فکری آن بزرگوار را نشان دهد به رشته تحریر بکشد. اندیشه علامه از ابعاد گوناگون فلسفه، کلام، اصول، تفسیر، فقه و سایر علوم اسلامی قابل بحث است. از نظر فلسفی وی در چارچوب حکمت متعالیه قرار می‌گیرد؛ هر چند در آن محدود نمی‌ماند و ابداعات فکری بسیار دارد. علامه، علاوه بر نقد برخی از آرای فلسفی ملاصدرا، آرای خاصی در زمینه مباحث معرفت‌شناسی، فلسفه اخلاق، انسان‌شناسی و عرفان دارد.

اندیشه‌های کلامی او هم هر چند ریشه در فلسفه او دارد، اما با توجه به آرای قرآنی و تفسیری خود، نگاه خاصی به برخی مسائل کلامی دارد و کلام قرآنی بر ذهن و زبان او حاکمیت دارد. در تفسیر نیز با شیوه تفسیر قرآن به قرآن، تحولی اساسی در دانش تفسیر ایجاد کرده است که عموم مفسران پس از او، وامدار اندیشه‌های قرآنی او هستند. در عرفان نیز با وجود تسلط بر عرفان ابن عربی و تأثیرپذیری از استاد خود، آیت الله قاضی، راه خود را با تأثیرپذیری از آیات قرآنی می‌رود و عرفان نفس را مبنای تفکرات عرفانی خود قرار می‌دهد.

در روزگاری که حوزه‌های علمیه، فقه و اصول را اساس همه آموزش‌های خود قرار داده بودند و تدریس فلسفه در انزوا بود و تفسیر قرآن، مهجور، علامه قید مرجعیت را زد و در مسیر روشن کردن چراغ عقلانیت فلسفی و به صحنه آوردن قرآن تلاش کرد. از آنجا که علامه، متفکری مستقل بود، با ورود به حوزه قم، تکلیف خود را مشخص کرد که باید در مسیر تحول نظام آموزشی حوزه و نیازهای آن گام بردارد، و با پرورش شاگردان برجسته، تحولی در حوزه ایجاد کند.

علامه به نیازهای زمان توجه بسیار داشت. نه تنها نیازهای حوزه که نیازهای فکری جامعه خود را به خوبی تشخیص می‌داد. برخی تصور می‌کنند که مواجهه فکری علامه فقط با مارکسیسم بوده است، در حالی که این امر گوشه‌ای از کاوش‌های فکری او بود. او با تألیف رساله‌های مستقل فلسفی و کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم و مقالات گوناگون فلسفی و کلامی، در تلاش بود تا پاسخ‌گوی مسائل اساسی جامعه فکری خود و جهان اسلام باشد.

نگاهی کوتاه به آثار قلمی علامه به خوبی نشان می‌دهد که وی در حوزه‌های گوناگون

معارف اسلامی وارد شده است. شبهه‌هایی که در دنیای مدرن بر اسلام مطرح می‌شد همواره مورد توجه او بود. نیازی نبود تا علامه در غرب حضور داشته باشد و یا زبان‌های اروپایی آشنا باشد - هرچند این امر مزیتی انکارناپذیر بود - اما از آنجا که ذهن خود را در برابر پرسش‌های زمانه باز گذاشته بود و با وجود انزوای اهل فکر در ارتباط حضوری یا قلمی بود، با برخی از مسائل روزگار خود آشنایی داشت. و هیچ‌گاه نباید تصور کرد که یک متفکر باید با همه مسائل فکری عصر و زمانه خود آشنایی داشته باشد، یا در همه عرصه‌ها قلم فرسایی کند. فیلسوف باید به مبانی توجه داشته باشد و در رویارویی با اندیشه‌ها و مقایسه آن‌ها، ریشه‌های تفکرات را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. مگر در عصر و زمان ما کم بودند کسانی که در غرب به تحصیل و تدریس پرداختند - به ویژه متفکران جهان عرب - و با آثار فیلسوفان غربی آشنایی داشتند، اما نتوانستند اندیشمندی مستقل باشند و با تأثیرپذیری از آرای متفکران غربی، خوانش‌های غلط از متفکران اسلامی و تفکر دینی ارائه کردند؟

بنای این قلم این نیست که برای تفکر علامه قداست قائل شود و او را برتر از نقد بنشانند. علامه خود معتقد بود که هیچ متفکری مصون از خطا نیست و او خود هیچ‌کس را مطلق نمی‌دانست. با همه تعلق خاطری که به ملاصدرا داشت، چالش‌های خود را در جای‌جای حواشی بر اسفار بیان کرده است. مسئله ما دفاع بی‌چون و چرا و مطلق ساختن علامه نیست، بلکه ارائه دایره گسترده اندیشه‌های علامه و ارتباط آن‌ها با یکدیگر بر اساس مبانی خاص تفکری است.

گفت‌وگوهای او نه تنها با هانری کربن که با شخصیت‌های گوناگون، نشان از حضور او در عرصه‌های مختلف فکری دارد. مکاتباتی هم که با برخی شخصیت‌های فکری داشت، نشانگر سعه صدر فکری و روحیه نقدپذیری اوست. علامه، شخصیتی بود که هر چند در برابر سخن حق و اندیشه‌هایی که درست می‌دانست کوتاه نمی‌آمد، یعنی با قوت استدلال بر مواضع فکری حق ایستادگی می‌کرد، اما هرگز برای خود عصمت قائل نبود و به راحتی می‌گفت اگر مطلبی نوشته‌ام، هیچ‌گاه ادعای خطاناپذیری ندارم. از همین روی نه تنها اهل گفت‌وگو، که مهم‌تر از آن اهل شنیدن بود. هر کس در هر حد از مرتبه علمی که بود، وقتی از او سؤال می‌کرد، به آرامی پاسخ می‌داد. هیچ‌گاه حتی به یک نوآموز نمی‌گفت این مسئله در سطح و توان علمی تو نیست. با مثال‌های بسیار و در سطح او پاسخ می‌داد. نگارنده در دو جلسه شاهد این

بزرگواری و ادب والای او بود.

علامه در برابر آرای مخالفان سعه صدر بسیار داشت، در مواجهه با نقدها با طمأنینه و ادب به پاسخ‌های منطقی می‌پرداخت. هیچ‌گاه در بحث و گفت‌وگو عصبانی نمی‌شد. بزرگانی که سالیان دراز از محضر او بهره‌ها برده‌اند، خاطرات بسیاری از این ویژگی‌های او نقل می‌کنند. وقتی یک طلبه جوان، المیزان را با تألیف کتاب حول المیزان به نقد می‌کشاند، به شاگردان خود اجازه نمی‌دهد که با وی با تندی سخن بگویند.

علامه نه تنها با آثار قلمی و درس و بحث‌های گوناگون خود محقق‌پروری می‌کرد، که اخلاق الهی او، روح‌ها را می‌ساخت. چهره آرام و ملکوتی و سکوت او کمتر کسی را تحت تأثیر جاذبه معنوی قرار نمی‌داد. آخر مگر می‌شود سالکی که یک عمر در مسیر کمال گام برداشته، قدرت تصرف در دیگران را نداشته باشد؟! گفتنی‌ها در باب شخصیتی که نه تنها از نظر فکر و اندیشه، که از جهت سلوک معنوی یکی از اوتاد روزگار خود بود، بسیار است و در این اثر تلاش شده تا به برخی از ابعاد سلوک عقلی و باطنی وی اشاره شود.

ذکر این نکته ضروری است که می‌توان به هر متفکری از زوایای گوناگون نگریست و از اثری که پیرامون نظام جامع فکری یک اندیشمند به رشته تحریر درآمده، نباید انتظار داشت که به همه مسائل مربوط به تفکرات وی پرداخته شود؛ برای مثال مقایسه او با فلاسفه اسلامی یا غربی، تأثیرگذاری او بر متفکران معاصر و شاگردان وی، لوازم و پیامدهای برخی از اندیشه‌های او، اختلاف نظرهای فلسفی او با حکیمان صدرایی و... البته در جای جای این اثر - در حد ضرورت - به مقایسه برخی اندیشه‌های علامه با سایرین و یا تحلیل و ارزیابی نقدهای وارد بر وی پرداخته شده است. اگر توفیق حاصل شود، شاید در اثر دیگری به برخی از این موضوعات پرداخته شود. اگر همین اثر بتواند خواننده را با نظام فکری علامه در ساحت گوناگون آشنا سازد، مؤلف به هدف خود دست یافته است. شیوه مؤلف نیز مانند سایر آثار بر اختصار گویی و پرهیز از بیان حواشی زائد بوده است. هدف، بیان دیدگاه‌های علامه بوده، نه اشاره به همه اندیشه‌هایی که در طول تاریخ فلسفه و کلام و تفسیر مطرح شده است. یک محقق، نه تنها باید بداند که چه بنویسد، بلکه مهم‌تر از آن، این نکته است که بداند چه چیزهایی را نباید بنویسد.

مجملمش گفتم نکردم من بیان
ورنه هم لبها بسوزدهم دهان
من چولب گویم لب دریا بود
من چولا گویم مراد آلا بود
من ز شیرینی نشستم رو ترش
من ز بسیاری گفتارم خمش
تا که شیرینی ما از دو جهان
در حجاب رو ترش باشد نهان
تا که در هر گوش ناید این سخن
یک همی گویم ز صد سرلدن

والسلام

عبدالله نصری

۲۴ آبان ماه ۱۳۹۹

۲۸ ربیع الاول ۱۴۴۲



بخش اول
سرگذشت ایام



زندگی نامه

تولد و تحصیلات اولیه

سید محمدحسین طباطبایی در سال ۱۲۸۱ (ه. ش) مطابق با ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۱ (ه. ق) در روستای شادآباد تبریز متولد می شود. در جریان تولد برادرش محمدحسن، در پنج سالگی مادر را از دست می دهد. در ده سالگی نیز پدر از دنیا می رود. وصی پدر، برای آنکه محمدحسین و برادرش، محمدحسن، دچار مشکلات نشوند، برای آن ها یک خادم به نام کربلایی قلی و یک خادمه به نام سلطنت خانم را تعیین می کند تا پیوسته مراقب آن ها باشند. قیم و وصی هم کسی جز دایی آن ها به نام آقا سید محمدباقر قاضی نبود.

محمدحسین در سه سالگی به مدرسه وارد شده و تحصیل را آغاز می کند. پس از مدتی مدرسه را کنار گذاشته، و در منزل، تحت تعلیم شیخ محمدعلی سرابی به ادامه تحصیل می پردازد. علاوه بر قرآن، گلستان، بوستان، نصاب، اخلاق منصوری، انوار سهیلی، تاریخ معجم، منشآت امیرنظام و ارشاد الحساب را می خواند. همزمان با آموزش این دروس متعارف، همراه برادرش زیر نظر آقا میرزا علی نقی خطاط به فراگیری خط می پردازد. این دو برادر پس از پایان دروس شیخ محمدعلی سرابی، تحصیلات خود را در مدرسه طالبیه تبریز در سال ۱۲۹۷ (ه. ش) آغاز می کنند.

در آنجا محمدحسین به مطالعه آثار ادبی چون امثله، صترف میر، تصریف، صمدیه،

شرح سیوطی، جامی، مغنی و کتاب مطول می پردازد. در فقه، شرح لمعه و مکاسب، در علم اصول، کتاب های معالم، قوانین، رسائل و کفایه، در علم منطق، رساله کبری، حاشیه ملا عبدالله و شرح شمسیه، در فلسفه، شرح اشارات و در علم کلام، کشف المراد را فرامی گیرد. تا سال ۱۳۰۴ در تبریز به تحصیلات خود ادامه می دهد.

علامه در زندگی نامه خود نوشت خود می گوید که در اوایل علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتیم و از این روی هر چه می خواندم مطالب چندانی دستگیرم نمی شد. مدت چهار سال به همین نحو گذران عمر کردم تا آنکه یک بار عنایت الهی شامل حالم شد و در خود، شیفتگی و بی تابی بسیار به تحصیل علم احساس کردم، به طوری که از همان روز تا پایان تحصیلات که هجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تحصیل و تعلیم احساس خستگی نمی کردم. در این مدت، علامه از معاشرت با غیر اهل علم، پرهیز و در خور و خواب و استراحت به حداقل قناعت می کند. در طول این سال ها، بیشتر ساعات روز و شب وی صرف مطالعه می شود.

بسیار می شد (به ویژه در بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می گذرانیدم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می کردم و اگر اشکالی پیش می آمد با هر خودکشی بود حل می نمودم و وقتی به درس حضور می یافتم از آنچه استاد می گفت قبلاً روشن بودم و هرگز اشکال درس، پیش استاد نبردم.^۱

سید صدرالدین حائری شیرازی می گوید: یک بار از علامه سؤال کردم که چه اتفاقی برای شما پیش آمد که عنایت الهی شامل شما شد؟ وی در پاسخ می گوید:

در سال های نخست تحصیل در تبریز به خواندن سیوطی مشغول بودم، روزی استاد، امتحانی از من به عمل آورد که از عهده آن بر نیامدم و روزه شدم. استاد به من گفت وقت خود و مواضیع کردی.

این تعبیر بر من گران آمد و پس از آن دیگر قادر نبودم در تبریز بمانم. از شهر خارج شدم و به کناری رفتم؛ جایی که از اغیار خبری نباشد و به عملی مشغول شدم. [نفرمود چه عملی] بعد از پایان آن کردار، خداوند لطف خویش را شامل حالم کرد.

پس از آن علامه ساکت شد و دیگر سخن نگفت. عرض کردم: شنیده‌ام که پس از این عمل با هر مطلب مشکلی که برخورد داشته‌اید آن را به راحتی حل کرده‌اید. فرمود: بحمدالله تا کنون خداوند متعال این‌گونه عنایت فرموده است.^۱

علامه می‌گوید پس از این واقعه، در همان شب بر حاشیه ابوطالب بر سیوطی حاشیه نوشتم.

در مدتی که علامه در تبریز مشغول تحصیل بود، کفایه را نیز نزد میرزا جواد آقای ملکی تبریزی به اتمام می‌رساند. شرح اشارات را نیز نزد آقای صراف می‌خواند.^۲

ازدواج

در سال ۱۳۰۲ که علامه به شدت سرگرم درس و بحث بود، به صلاح‌دید بستگان، مقدمات ازدواج وی فراهم گردید. وی با دختر حاج میرزا مهدی طباطبایی مهدوی - که از خویشاوندان پدری وی بود - ازدواج کرد.

سفر به نجف

علامه برای ادامه تحصیلات خود، همراه با برادرش در سال ۱۳۰۴ عازم نجف می‌شود و مدت ده سال به تحصیل در زمینه فقه و اصول و فلسفه و عرفان و ریاضیات می‌پردازد.

در این سفر همسر و فرزند یک ساله‌اش نیز وی را همراهی می‌کنند. منزلی را در محله عماره نزدیک حرم امام علی علیه السلام اجاره می‌کند. آب و هوای شهر و محل سکونت و خانه کوچک وی، زندگی نامناسبی را برای وی فراهم می‌آورد، اما چاره‌ای جز تحمل آن شرایط ندارد.

بر اثر آب و هوای نامساعد، فرزند وی دچار بیماری می‌شود. تلاش پزشکان به جایی نمی‌رسد و فرزند هجده ماهه فوت می‌کند.

علامه می‌گوید: «به هنگام ورود به نجف، روبه سوی حرم امام علی علیه السلام کرده، با آن حضرت چنین نجوا کردم:

۱. مجله نور علم، دوره سوم، شماره ۵۹، ص ۵۴؛ مهر تابان، ص ۷ - ۳۶.

۲. اقیانوس علم و معرفت، ص ۱۶۵؛ ثمرات حیات، ج ۲، ص ۲۱۳.

ای علی علیه السلام، من برای ادامه تحصیل به محضر شما شرفیاب شده‌ام، ولی نمی‌دانم چه روشی را پیش گیرم و چه برنامه‌ای را انتخاب کنم. از شما می‌خواهم که در آنچه صلاح است مرا راهنمایی کنید.^۱

به مدت شش سال در درس خارج اصول شیخ محمدحسین غروی اصفهانی و چهار سال در درس خارج فقه وی حضور پیدا می‌کند. هشت سال از درس خارج فقه میرزای نائینی بهره می‌برد و یک دوره خارج اصول را نیز از وی تعلیم می‌گیرد. در مجموع، مدت ده سال از محضر نائینی استفاده می‌کند. حدود سه سال نیز از درس خارج فقه سید ابوالحسن اصفهانی بهره می‌برد. کلیات علم رجال را نیز از حجت کوه کمری فرا می‌گیرد. در فلسفه هم از درس سید حسین بادکوبه‌ای استفاده می‌کند. قبل از حضور در درس بادکوبه‌ای، مدتی از درس‌های فلسفه میرزا احمد آشتیانی استفاده می‌کند، اما چون استاد را خیلی مسلط بر اسفار ملاصدرا نمی‌بیند، به درس سید حسین بادکوبه‌ای راه می‌یابد. مدت شش سال از محضر وی منظومه سبزواری، مشاعر و اسفار ملاصدرا، شفای ابن سینا، اثولوجیا و تمهید القواعد ابن‌ترکه و اخلاق ابن مسکویه را فرامی‌گیرد.

یکی از هم‌مباحثه‌های وی صدرا بادکوبه‌ای بوده که خود بعداً از اساتید مهم فلسفه حوزه نجف می‌شود. علامه وی را در حکمت، فلسفه، اصول و فقه، شخصیت ممتازی به شمار می‌آورد.

سید حسین بادکوبه‌ای که عنایت خاصی به تعلیم و تربیت علامه داشت، برای تقویت ذوق فلسفی وی، به او امر می‌کند که به تعلیم ریاضیات بپردازد. از این روی وی به درس ریاضیات سید ابوالقاسم خوانساری حاضر شده، یک دوره حساب استدلالی و هندسه مسطحه و جبر استدلالی را از وی فرامی‌گیرد.

علامه در باب سختی‌های خود برای حضور در درس خوانساری چنین اشاره می‌کند:

وقتی در نجف بودم، یک معلم ریاضی پیدا کرده بودم که فقط یک بعدازظهر وقت تدریس داشت. من یک بعدازظهر از این سوی شهر به آن طرف شهر می‌رفتم. وقتی به مکان مورد نظر و جلسه استاد می‌رسیدم، به دلیل گرمای زیاد و پیمودن راه طولانی، آن قدر لباس‌هایم خیس عرق بود که همان‌طور با

لباس داخل آب حوض می‌رفتم و درمی‌آمدم و بعد تنها یک ساعت نزد آن استاد ریاضی درس می‌خواندم.^۱

اخلاق و عرفان را نزد سید علی آقای قاضی فرامی‌گیرد که بعداً در مورد ارتباط وی با قاضی بیشتر سخن خواهیم گفت. سید عبدالغفار مازندرانی نیز یکی دیگر از اساتیدی بود که علامه از درس‌های اخلاق وی بهره گرفته است. وی از اساتید فقه و اخلاق^۲ مراجعی چون خوبی و میلانی بوده است. حسینی همدانی درباره مطالعات علامه در نجف چنین می‌گوید:

علامه طباطبایی از هر ماه چندین شب را تا صبح بیدار مانده و به مطالعه و نوشتن می‌گذرانید. بسیار اهل مطالعه بودند؛ یادم هست که آن فیلسوف معمولاً در حوالی غروب به تلاوت قرآن مشغول می‌شدند. عرض کردم، آقا چرا این موقع قرآن می‌خوانید؟ هوا تاریک است و چشمانتان خسته می‌شود. ایشان می‌فرمود: قرائت قرآن نور چشم را زیاد می‌کند؛ همان‌گونه که بر بصیرت دل می‌افزاید.^۱

یکی از مصائب علامه در نجف، فوت فرزندان وی بود. پس از فوت اولین فرزند، صاحب فرزند دیگری می‌شود که او هم پس از یک سال، به سرنوشت برادرش دچار شده، فوت می‌کند. فرزند سوم که دنیا می‌آید عمر چندانی نمی‌کند. چند سال به این منوال می‌گذرد و پدر و مادر، سوگوار فرزندان از دست‌رفته خود بودند. آقا سید علی قاضی که از خویشاوندان آن‌ها بود، گاهی به دیدن علامه می‌آمد و به احوال‌پرسی می‌پرداخت. در یکی از دیدارها به همسر علامه می‌گوید: دختر عمونگران نباش. این بار فرزند شما فوت نمی‌شود. او پسر است و نام او عبدالباقی است. همسر علامه می‌گوید: هنگامی که آقای قاضی این خبر را داد، علامه هنوز نمی‌دانست که فرزند جدیدی در راه است.

در دوران تحصیل در نجف، علامه شهریه دریافت نمی‌کرد. زندگی او از راه درآمد مختصری بود که از املاک موروثی او به نجف حواله می‌شد. پس از مدتی امکان ارسال پول از تبریز به نجف میسر نمی‌شود و ایشان در تنگنا قرار می‌گیرد، و به ناچار برخی اثاثیه ناچیز منزل را می‌فروشد تا امرار معاش کند. حتی ناگزیر از استقراض می‌شود، به این امید که پولی از ایران برسد. در شرایط سخت زندگی، مقداری پول از تبریز می‌رسد

۱. شناختنامه علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. مجله حوزه، شماره ۳۰، ص ۴ - ۵۳.

و همه فرض‌های خود را پرداخت می‌کند. علامه که وضع زندگی در نجف را دشوار می‌بیند در سال ۱۳۱۴ (ه. ش) نجف را به سوی دیار خود، تبریز، ترک می‌کند. در دوران تحصیل در نجف، علامه سخت درگیر مباحث علمی بود و حتی چند رساله به نگارش درآورد: ۱. رساله در پرهان، ۲. رساله در مغالطه، ۳. رساله در ترکیب، ۴. رساله در اعتباریات، ۵. رساله در نبوت و منامات.

آیت‌الله بهجت می‌گوید که علامه شب‌های پنجشنبه در منزلشان جلسه روضه‌ای داشت که آیت‌الله خوبی هم در آن شرکت می‌کرد. یک شب در پایان جلسه، بحث استصحاب تعلیقی مطرح شد. هر دو به بحث با یکدیگر پرداختند و هیچ کدام تسلیم نظر دیگری نشد.

یادم است زمانی که بحث استصحاب مرحوم کمپانی مفقود شده بود، مرحوم کمپانی دنبال کسی بودند که آن را تقریر کرده باشند. در آن زمان آقای طباطبایی آن‌ها را داشت. مرحوم کمپانی از ایشان بحث را خواستند تا آن‌ها را برایش بفرستند و شاید آنچه در بحث استصحاب مرحوم کمپانی چاپ و نشر شده است، همان نوشته‌های آقای طباطبایی باشد.^۱

آیت‌الله بهجت می‌گوید: روزی کمپانی از آقای خوبی درباره مرتبه علمی علامه سؤال می‌کند. آقای خوبی جواب می‌دهد که «متجزی است». آیت‌الله بهجت می‌گوید: آقای طباطبایی چیزی کم از آقای خوبی نداشت.

ایشان می‌گوید وقتی علامه خواست نجف را ترک کند، به شوخی به آقای خوبی گفت: «نجف و ریاست را به شما واگذار کردم و خدا حافظ.»^۲ آیت‌الله خوبی بعدها که به عظمت علامه پی برد، به نیکی از ایشان یاد می‌کرد و می‌گفت: «اویک مغز متفکر و انسان فوق‌العاده و نیرومندی است.»^۳

آشنایی با قاضی

در مورد آغاز ملاقات علامه با قاضی چند روایت نقل شده است. برخی گفته‌اند هنگامی که علامه در نجف درس‌های خود را آغاز می‌کند، در یکی از روزها شخصی

۱. آشنای آسمان، ص ۱۲۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۴۰.

به در خانه او می آید. علامه با گشودن در با یک شخصیت روحانی مواجه می شود. وی را به منزل خود دعوت می کند. آن عالم بزرگوار سید علی آقای قاضی طباطبایی بود که در ضمن صحبت های خود با علامه، به وی می گوید کسی که برای تحصیل به نجف می آید شایسته است که علاوه بر فراگیری علوم متداول، در اندیشه تهذیب نفس و تکمیل مکارم و فضایل خود باشد. به این نحو علامه با آقای قاضی آشنا می شود.

با توجه به اینکه علامه در نیمه دوم ایام تحصیل خود در نجف، از محضر قاضی بهره می گیرد، این گزارش چندان صحیح به نظر نمی رسد. حسینی طهرانی از قول علامه می گوید:

چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم، از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی و رحیمیت، گاه گاهی به محضر قاضی مشرف می شدم، تا یک روز در مدرسه ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آنجا عبور می کردند. چون به من رسیدند دست خود را روی شانه من گذاردند و گفتند: ای فرزند! دنیا می خواهی نماز شب بخوان، و آخرت می خواهی نماز شب بخوان.^۱

این سخن قاضی آنچنان در علامه اثر می گذارد که تا زمان مراجعت به ایران، به مدت پنج سال، روز و شب در محضر قاضی به سر می برد. شاید بتوان این دوروایت از دیدار علامه با قاضی را این گونه جمع کرد که در ابتدای ورود به نجف علامه با قاضی آشنا شده، ولی ارتباطش با وی کم بوده، اما در پنج سال آخر حضور در نجف، مدام در خدمت قاضی بوده است. یکی از فضلا هم مطلب زیر را از زبان علامه نقل می کند:

در ایام تحصیلاتم که در نجف بودم، ارتباط ما در عراق با ایران بسیار با دشواری انجام می گرفت که خود موجب تنگناهای مالی و فقدان امکانات اولیه زندگی می گردید.

اضافه بر مشکل اقتصادی، خشونت هوا و گرمای زائد الوصف نجف در آن تابستان های طولانی ما را در سختی و فشار قرار می داد. یک روز که حسابی از چنین شرایط ناگوار و ناراحت کننده خسته شده بودم و ابرهای یأس و اندوه، آسمان ذهن و اندیشه ام را مشوش ساخته بود، به خدمت استاد حضرت

آیت‌الله العظمی علی آقا قاضی رفته و قصه دل با او گفتم و زخم‌های زندگی را برایش تشریح کردم. استاد با ملاحظه خاصی مرا موعظه نمود و به دل‌داری‌ام پرداخت و آنچنان بیانات شگفت‌انگیز و مؤثر او بر صحنه دلم نقش بست که تمامی آن را زدوده و آرامش خاصی را برایم به ارمغان آورد و آن‌گاه که از خدمت آن استاد معظم مراجعت می‌کردم، گویی آنچنان سبکبارم که در زندگی هیچ‌گونه ملالی ندارم.^۱

علامه پس از مراجعت از محضر قاضی پند استاد خود را به صورت زیر به نظم درمی‌آورد:

دوش که غم، پرده ما می‌درید
 خار غم اندر دل ما می‌خلید
 در بر استاد خردپیشه‌ام
 طرح نمودم غم و اندیشه‌ام
 کاوبه کف، آئینه تدبیرداشت
 بخت جوان و خرد پیرداشت
 پیر خردپیشه نورانی‌ام
 بُرد ز دل زنگ پریشانی‌ام
 گفت که در زندگی آزاد باش
 هان! گذران است جهان، شاد باش
 روبه خودت، نسبت هستی مده
 دل به چنین مستی و پستی مده
 ز آنچه نداری، ز چه افسرده‌ای؟
 وز غم و اندوه دل‌آزرده‌ای؟
 گرببرد و ر بدهد دست دوست
 و ر ببرد و ر بنهد ملک اوست
 و ر بکشی یا بُکشی دیو غم
 کج نشود دست قضا را قلم
 آنچه خدا خواست، همان می‌شود
 و آنچه دلت خواست، نه آن می‌شود

علامه از محضر قاضی استفاده‌های بسیاری می‌کند. وی بارها به شاگردان خود

می‌گفت ما هر چه داریم از آقای قاضی داریم: «چه آنچه که در حیاتش از او تعلیم گرفتیم و از محضرش استفاده کردیم، و چه طریقی که خودمان داریم از مرحوم قاضی گرفته‌ایم»^۱.

در درس آقای قاضی، علامه مطیع محض بود. گاهی اشکال می‌کرد و این پرسش و پاسخ‌ها مدت‌ها طول می‌کشید. آیت‌الله حکیم هم گاهی در جلسه حضور پیدا می‌کرد، اما سکوت می‌کرد و وارد بحث نمی‌شد.

بعضی از روزها گفت‌وگوی استاد و شاگردان آن قدر زیاد می‌شد که آقای قاضی با تندی جواب آقای طباطبایی را می‌داد؛ با اینکه علاقه زیادی هم به ایشان داشت.^۲

آیت‌الله بهجت می‌گوید که در مسائل فقهی گاهی آقای طباطبایی با آقای قاضی بحث می‌کردند.

معروف است که ماه رمضان پیش آمد و شاگردان مرحوم آقای قاضی می‌خواستند نماز مغرب و عشا را به ایشان اقتدا کنند. مرحوم قاضی - برخلاف مشهور - مغرب را به استتار قرص می‌دانست و به استتار قرص، نماز مغرب می‌خواند؛ به همین دلیل آقای طباطبایی که مغرب را به ذهاب حمره می‌دانستند، نمی‌توانستند اقتدا کنند. گفته‌اند که آقای طباطبایی سه روز با مرحوم قاضی بحث کرد تا حدی که به داد و فریاد می‌رسید. نه علامه توانست آقای قاضی را قانع کند، نه آقای قاضی توانست او را قانع کند. بالاخره بنا بر این شد که آقای قاضی در منزل افطار کند، سپس وقتی ذهاب حمره شد، بیاید نماز بخواند تا شاگردان بتوانند اقتدا کنند.^۳

در ایامی که آقای قاضی در حوزه نماز جماعت نمی‌خواند، علامه به جای او نماز می‌خواند و شاگردان قاضی به او اقتدا می‌کردند. در سجده آخر نماز به ذکر یوسفی می‌پرداخت:

رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

۱. یادنامه استاد علامه طباطبایی، ص ۶۲ و ۹۵.

۲. آشنای آسمان، ص ۱۲۷.

۳. اقیانوس علم و معرفت، ص ۶۲.

أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ. (یوسف / ۱۰۱)

آقای قاضی به شاگردانش می گفت به یکدیگر اقتدا کنید.^۱
 آیت الله بهجت نماز علامه را بسیار با خضوع و خشوع می دانست.^۲ به گفته ایشان علامه در درس آقای قاضی گاهی تفسیر قرآن به قرآن می گفتند. یک بار از حضار سؤال کرد که مراد از صراط مستقیم چیست؟ هر کس چیزی گفت. بعد خود علامه می گوید مراد از «صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» عبادت است، زیرا قرآن می گوید: «وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». «المیزان که چاپ شد دیدیم همان حرف هایی است که در آن مجلس می زدند».^۳

آیت الله بهجت در مورد رابطه علامه با قاضی چئین می گوید:

من با آن آقا (قاضی) خصوصی بودم. آقای طباطبایی هم خصوصی بود. بلکه او از ما خصوصی تر بود. او (طباطبایی) نمی تواند آنچه دارد به ما بگوید. قبل از ما بوده است. ما چرا نمی توانیم آنچه داریم به ایشان بگوییم؟ ظاهراً لازم نیست گفتن. به آدم راه را نشان می دهند، خودش می رود و می بیند چه خبر است.^۴

علامه در مقدمه رساله تدریسات و محاکمات درباره قاضی چئین می گوید:
 ... سید اجل، آیت حق و نادره دهر، عالم عابد، فقیه محدث، شاعر مفلح، سید العلماء الربانیین، مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی طباطبایی تبریزی، متولد سال هزار و دو بیست و هشتاد و پنج هجری قمری، و متوفای سال هزار و سیصد و شصت و شش هجری قمری، که در «معارف الهیه» و «فقه حدیث» و «اخلاق»، استاد این ناچیز می باشند. رفع الله درجاته السامیه و افاض علیه من برکاته.^۵
 پارسا می گوید از علامه سؤال کردم که آیا نامه ای از آقای قاضی دارید؟ در پاسخ گفت:

حدود بیست نامه از آقای قاضی داشتیم. در منزلی بودیم، من راضی نبودم

۱. همان، ص ۱۵ و ۱۶.

۲. آشنای آسمان، ص ۱۲۸.

۳. اقیانوس علم و معرفت، ص ۸۶.

۴. همان، ص ۶۷.

۵. بررسی های اسلامی، ج ۲، ص ۱۴۳.

عوض بشود، خانواده منزل را عوض کرد و کاغذها را در رودخانه ریخت. این بیست نامه هم در بین آن کاغذها در رودخانه ریخته شدند.^۱

تعلیم خط

علامه از آغاز دوران تحصیل به خوش نویسی توجه وافر داشت. به گفته خودش در ایامی که در تبریز مشغول تحصیل بود، برخی روزها با برادر خود به بیرون شهر می رفتند و در دامنه کوهها و تپه های سرسبز از صبح تا عصر مشغول تمرین خط می شدند. در نجف هم به تعلیم خط می پرداخت. آقای خوبی از جمله کسانی بود که نزد او خوش نویسی را فرا گرفت. به گفته علامه:

ما یک ماه رضانی در نجف برای طلبه ها خط نسخ و نستعلیق تعلیم می دادیم و آقای خوبی هم اینجا می نشست.^۲

خط نستعلیق و شکسته علامه از شیواترین خطوط اساتید فن بود. در سال های آخر عمر به جهت رعشه در دست، دیگر مثل گذشته نمی توانست بنویسد. خطوط زمان جوانی وی، قابل مقایسه با نوشته های سال های بعد نبود. علامه خط شناس مبرزی هم بود. حسینی طهرانی در این زمینه می نویسد:

یکی از اساتید اهل فن خط، برای ما می گفت: روزی ما مقدار زیادی از خطوط را که نمی شناختیم به محضر ایشان بردیم و ایشان یک یک را می گفتند که از کیست، و سریعاً کنار می گذاردند. مثلاً می گفتند که این خط از مرحوم درویش است! این خط میرعماد است! این خط میرزا غلامرضا کلهر است! این خط احمد نیریزی است و همچنین تا آخر مجموعه را یکایک سریعاً گفتند و اوراق را روی هم گذاردند.^۳

بازگشت به تبریز

به هنگام ورود به تبریز، چون خانه پدری علامه به فروش رفته بود، در منزل یکی از

۱. اقیانوس علم و معرفت، ص ۱۹۸.

۲. همان، ص ۸۱.

۳. مهرتابان، ص ۲۰.

بستگان خود برای مدت محدودی سکنا می‌گزیند تا آنکه منزلی را اجاره می‌کند. ورود به تبریز همزمان با فصل سرمای شدید تبریز بود. پس از سپری شدن سرمای زمستان به سراغ املاک خود به روستای شادآباد می‌رود. فرزند علامه، عبدالباقی می‌گوید:

وقتی علامه به سراغ خانه و باغ‌ها می‌رود، حیرت‌زده می‌شود؛ چرا که پس از مدت ده سالی که علامه در آنجا نبوده، همه باغ‌ها و قنات‌ها را در حال ویرانی می‌بیند. دیوار باغ‌ها ریخته، قنات‌ها نیمه‌خشک، درختان در حال خشک شدن، زمین‌ها متروکه، و بدتر از همه اینکه در طول این چند سال به دستور رضاشاه اداره ثبت اسناد تأسیس شده بود و املاک موروثی این دو برادر، به نام شخص دیگری ثبت شده و سند صادر گردیده بود و استرداد این املاک کار بسیار دشواری بود. با این‌همه علامه تلاش بسیاری می‌کند تا اموال خود را پس بگیرد. پس از استرداد به اصلاح باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی می‌پردازد تا آن‌ها را احیا کند.^۱

علامه با احیای باغ‌های مخروبه، چند باغ جدید و یک ساختمان بیلاقی هم احداث می‌کند. در زیرزمین آن خانه، حمامی با آبگرمکنی مسی که با هیزم گرم می‌شد، برپا می‌کند. علامه در این مدت به روستاییان نیز توجه بسیار داشت. فرزند علامه، عبدالباقی در این باره چنین می‌گوید:

پدرم از محل درآمد ملکی، به روستاییانی که نیازمند می‌شدند وام می‌داد و قبض می‌گرفت و چنانچه هر روستایی بعد از دو فصل محصول، قادر به پرداخت و تأدیه بدهی خود نبود، بدهی او را می‌بخشید، قبض او را به خودش پس داده و از طلب خود صرف‌نظر می‌کرد. از جمله کارهای نیک اجتماعی آن مرحوم در روستا مراقبت از روابط اخلاقی مردم و رشد فرهنگ و عقاید روستاییان بود؛ همچنین در مواقع بی‌کاری مردم، آن‌ها را بسیج کرده توسط خودشان کوزه‌ها و راه‌های روستایی را اصلاح می‌کرد و به نظافت کلی روستا تأکید می‌ورزید.^۲

علامه برای سفر از شهر به روستا، به فراگیری سوارکاری می‌پردازد. حتی فرزند خود را

۱. مرزبان وحی و خرد، ص ۷۴.

۲. مرزبان وحی و خرد، ص ۷۴.

ناگزیر می سازد تا سوارکاری را بیاموزد. به پیاده روی و شنا و تیراندازی نیز توجه داشت. برای خودش یک اسلحه کمری و تفنگ برنوت تهیه کرده بود تا در صورت نیاز به دفاع از خود بپردازد. در مدت اقامت در تبریز، هم آثاری را به نگارش درمی آورد و هم در منزل به برخی از علاقه مندان درس می دهد. آیه الله سبحانی می گوید که در این مدت اقامت در تبریز یک دوره بحار الانوار را نیز مورد بررسی قرار دهد.^۱

در مجموع، علامه دوران اقامت خود در تبریز را دوران خسارت روحی به شمار می آورد؛ چنان که در زندگی نامه خود می گوید:

در سال ۱۳۱۴ بر اثر اختلال وضع معاش ناگزیر به مراجعت شده، به زادگاه اصلی خود (تبریز) برگشتم؛ و ده سال و خرده ای در آن سامان به سر بردم که حقاً باید این دوره را در زندگی خود دوره خسارت روحی بشمارم، زیرا بر اثر رفتاری ضروری به معاشرت عمومی وسیله تأمین معاش (که از مجرای فلاح بود) از تدریس و تفکر علمی (جز مقداری بسیار ناچیز) بازمانده بودم و پیوسته با یک شکنجه درونی به سر بردم.^۲

مهاجرت به قم

در بیست و یکم آذر ۱۳۲۴ فرقه دموکرات بر شهر تبریز تسلط پیدا می کند و به مدت یک سال منطقه را دچار ناامنی و قتل و غارت می سازد. اوضاع نابسامان تبریز، علامه را بر آن می دارد تا عازم قم شود و در آنجا به تدریس و تألیف بپردازد. با قرآن استخاره می کند، آیه زیر را می خواند:

هَذَا لَكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا.

در آنجا [آشکار شد که] ولایت از آن خداوند است که حق است و اوست بهترین پاداش دهنده و بهترین فرجام بخش. (کهف / ۴۴)

در آخر اسفندماه، اسباب و اثاثیه منزل را جمع می کند تا به سوی قم حرکت کند. عبدالباقی می گوید: به مادرم گفتم مگر شب عید وقت مسافرت است؟! مادر در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود این شعر را خواند:

۱. یادنامه استاد علامه طباطبایی، ص ۴۷.

۲. بررسی های اسلامی، ج ۱، ص ۲۱.

رشته‌ای برگردنم افکنده دوست
 می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست
 رشته برگردن نه از بی مهری است
 رشته عشق است و برگردن نکوست
 همزمان با آغاز سال ۱۳۲۵ وارد قم می‌شوند.

در سال ۱۳۲۵ (ه. ش) از سرو سامان خود چشم پوشیده، زادگاه اصلی را ترک
 گفتم و متوجه حوزه قم گردیده و بساط زندگی را در این شهر گستردم و دوباره
 اشتغالات علمی را از سر گرفتم.^۱

عبدالباقی می‌گوید: خانواده با ورود به شهر قم ابتدا در منزل یکی از بستگان خود
 سکنا می‌گزینند و سپس در کوچه یخچال قاضی در منزل یکی از روحانیون، در اتاقی
 دو قسمتی که با نصف پرده از هم جدا می‌شد اجاره‌نشین می‌شوند. این دو تا اتاق
 حدود بیست متر مربع بود. طبقه زیر این دو اتاق، آب‌انبار قرار داشت که برای استفاده
 از آن باید از درب اتاق به داخل آن خم می‌شدند و ظرف آب را پر می‌کردند. چون خانه
 فاقد آشپزخانه بود، کار طبخ غذا نیز در داخل اتاق صورت می‌گرفت.^۲
 در چند سال اولیه که علامه در قم سکنا گزیده بود، وضع مالی مناسبی نداشت.
 مطهری می‌گوید: «ایشان گاهی از من پنج یا شش تومان پول قرض می‌گرفت».^۳ البته
 بعدها زمینی را که در تبریز داشته، پس می‌گیرد و با فروش آن وضع مالی مساعدی
 پیدا می‌کند.

تدریس

علامه برای کارهایی که باید در قم انجام دهد به تأمل و تفکر می‌پردازد. برنامه‌های
 حوزه را مورد مطالعه قرار می‌دهد تا با کمبودهای حوزه آشنا شود. کمبود حوزه را در دو
 زمینه احساس می‌کند: یکی تفسیر قرآن و دیگری فلسفه.
 خسروشاهی از زبان علامه چنین نقل می‌کند:

من هنگامی که به قم آمدم و برنامه‌های رایج دروس حوزه را بررسی کردم،

۱. همان.

۲. مرزبان وحی و خرد، ص ۷۷.

۳. مجموعه آثار مطهری، ج ۲۷، ص ۲۴۱.

متوجه شدم که این برنامه‌ها همگام با نیازهای جامعه و آینده نیست و کمبودهایی دارد و عمده‌ترین این کمبودها را در فقدان بحث تفسیری و علوم عقلی در حوزه دیدم و برخلاف خواست ظاهری حوزه، که لزوم تدریس فقه و اصول را مطرح می‌کرد و آن را برای حل همه مشکلات کافی می‌دانست، من درس تفسیر و فلسفه را آغاز کردم، البته با توجه به شرایط موجود، آغاز این نوع دزوس به نوعی، دوری از مقام علمی! تلقی شد که برای من مهم نبود، چون فکر کردم که در نزد حق سبحانه و تعالی، عذر قابل قبولی نخواهم داشت که یک جنبه ضروری را به خاطر مسایل ظاهری خاصی ترک کنم.^۱

متأسفانه جو حوزه به گونه‌ای بود که تدریس تفسیر یک کار علمی به‌ویژه در شأن اساتید فقه و اصول تلقی نمی‌شد. علامه برای شکستن این سد، درس تفسیر را شروع و پس از آن تألیف المیزان را آغاز می‌کند. ایشان برای مدتی هم به تدریس فقه و اصول می‌پردازد. صاحب این قلم از آیت الله سبحانی سؤال کرد که آیا ایشان فقه و اصول را هم تدریس می‌کرد، در پاسخ چنین گفتند:

بله، ایشان که آمدند، کسانی علاقه‌مند بودند که از محضر فکری و علمی ایشان استفاده کنند. یک دوره کفایه را تدریس کردند و کسانی که در این درس از محضر ایشان بهره گرفتند، حضرت آیت الله احمدی میانجی بود. یک حاشیه بر کفایه در آن زمان نوشتند که تاریخ ختم آن ۱۳۲۸ (ه. ش) است. بعداً هم درس خارج را شروع کردند. درس خارج اصول ایشان را برخی از تلامیذ می‌نوشتند و ایشان تصحیح می‌کردند. حتی فقه را در مسجد سلماسی، ساعت ده تدریس می‌کردند و از کسانی که از محضر ایشان استفاده می‌کردند، آیت الله شریانی است که در حال حاضر از علمای مشهد و از ائمه جماعت مسجد گوهرشاد است. علامه یک فقیه عالی قدر و اصولی بزرگوار و روحانی بزرگ بود.^۲

احمدی میانجی در مورد آغاز تدریس علامه می‌گوید:

وقتی علامه به قم آمد، من نخستین شاگرد وی بودم. اما کم‌کم شاگردان ایشان زیاد شدند. کفایه الاصول را حدود سه الی چهار سال تدریس کرد. این درس فراتر از سطح بود، اما خارج مفصل هم نبود. علامه از صبح تا ظهر

۱. حدیث روزگاز، ج ۵، درباره علامه سید محمد حسین طباطبایی، ص ۳۲.
۲. میزان حکمت، ص ۲۹۴.

تدریس می‌کرد و به هنگام خستگی می‌گفت نیروی بنده تمام شد. تدریس‌ها کوتاه‌مدت بود. پس از یک ربع، درس بعدی را شروع می‌کرد.^۱

آیت‌الله امینی درباره درس‌های علامه چنین می‌گوید:

درس خارج فقه و اصول را تدریس می‌کرد، اما پس از مدتی تعطیل کرد و درباره علت تعطیلی درس فقه و اصول گفت: در حوزه علمیه اساتیدی هستند که فقه و اصول را تدریس کنند، اما استاد فلسفه و تفسیر به اندازه کافی وجود ندارد. و در این زمان حوزه علمیه قم و جامعه اسلامی به شدت نیازمند تفسیر و فلسفه است و اشتغال من به تدریس این علوم برای اسلام نافع است.^۲

آیت‌الله بهجت در مورد تسلط علامه بر فقه و اصول چنین می‌گوید:

آقای طباطبایی فقهش از حکمت بیشتر بود. زهدش مانع فتوا دادن بود. و تعدد اساتیدش در نجف، در فقه و اصول بود، نه در حکمت.^۳ گمان می‌کنند غیر فقه و اصولش غالب است و حال آنکه اشتغالات فقه و اصولش و تعدد اساتیدش در این علوم بیشتر است. آقای طباطبایی در جامعیت اگر بی‌نظیر نبود، کم‌نظیر بود؛ چون فقه داشت، اصول داشت، حکمت داشت، نجوم داشت، ماشاءالله چه استادهایی! در هر کاری که وارد می‌شد، خوب وارد می‌شد.^۴

هنگامی که علامه تدریس فلسفه را شروع می‌کند، میرزا مهدی آشتیانی هم فلسفه درس می‌داد، به ویژه شفای ابن سینا را. برخی از اوتقاضای تدریس شرح منظومه را می‌کنند که به جهاتی از اقامت در قم انصراف پیدا کرده، به تهران عزیمت می‌کنند. امام خمینی هم از مدت‌ها قبل اسفار ملاصدرا را تدریس می‌کرد. به این ترتیب دیگر نیازی به تدریس فلسفه نمی‌بیند و به تدریس فقه و اصول ادامه می‌دهد. در یک مصاحبه که پس از شهادت مطهری با علامه صورت می‌گیرد، وی درباره عزیمت به قم و تدریس فلسفه چنین می‌گوید:

۱. خاطرات فقیه اخلاقی، ص ۱۴۳.

۲. یادنامه استاد علامه طباطبایی، ص ۷ - ۱۲۶.

۳. اقیانوس علم و معرفت، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۶۷.

سی و دو سال پیش، ما از تبریز به قم پناهنده شدیم. اوضاع آنجا خراب بود، بدین خاطر به قم آمدیم. بعد بنا بر این شد که در قم بمانیم، پس درس حکمت (فلسفه) را شروع کردیم. غیر از بنده، در قم آقای خمینی بودند که درس فلسفه می‌دادند و آقایان چند نفری به درس ایشان می‌رفتند. ایشان اسفار می‌گفتند. بعد این آقایان درس ایشان را ترک کردند. درس ما سال‌ها هم ادامه داشت و مخصوصاً مرحوم مطهری هوش فوق‌العاده‌ای داشت و حرف از اوضاع نمی‌شد.^۱

علامه، اسفار را در مدرسه حجتیه و شفا را در مسجد سلماسی تدریس می‌کرد.^۲ احمد احمدی درباره روش تدریس علامه چنین می‌گوید:

درس را به همان اندازه‌ای که لازم بود درباره اش حرف می‌زد، کتاب اسفار در قطع رحلی را در دست می‌گرفت و یک صفحه را کامل می‌خواند. شاگرد گوش می‌کرد، بعد کتاب را کنار می‌گذاشت. با اینکه آقای طباطبایی حافظه ضعیفی داشت، اما از آنجا که به مطلب مسلط بود، واژه به واژه این را از خارج کتاب تقریر می‌کرد و بیشترین بخش وقت را صرف همان می‌کرد و یک مقداری هم صرف خواندن اولیه و خواندن آخر که این مطلبی را که خوانده بود با متن تطبیق می‌کرد. این شیوه تدریسش بود. آقای طباطبایی نه حاشیه می‌رفت، نه شعر می‌خواند، نه بحث‌های عرفانی می‌کرد.^۳ علامه تصمیم می‌گیرد تا درس فلسفه را به طور خصوصی آغاز کند، اما وقتی طلاب متوجه می‌شوند در همان روز اول در مسجد سلماسی حدود یکصد نفر حضور پیدا می‌کنند. هر چند در حین درس طلاب برخی اشکالات خود را مطرح می‌کردند، اما چون وقت کافی برای روشن شدن همه مطالب وجود نداشت، لذا برخی شاگردان پس از پایان کلاس تا درب منزل او را همراهی می‌کردند تا اشکالات خود را از او سؤال کنند. ایشان هم با گشاده‌رویی پاسخ می‌داد.

عصرها هم به حجره خود می‌آمد و یکی دو ساعت علاوه بر دروس رسمی، مباحثی را در باب قرآن و معارف الهی بیان می‌کرد.^۴

درس تفسیر را هم از سال ۱۳۷۶ (ه. ق) در مدرسه حجتیه آغاز می‌کند. «در گوشه‌ای، روبروی طلاب و شاگردان می‌نشستند و با عنوان کردن آیه‌ای، به تفسیر و

۱. مصلح بیدار، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲. سپهر مهر، ص ۶۱۰.

۳. همان، ص ۶۰۸.

۴. مهر تابان، ص ۱۵.

شرح و بسط آن از لحاظ تاریخی، روایی، فلسفی، اجتماعی و غیره می‌پردازند.^۱ علامه مدتی هم به تدریس برخی آثار عرفانی می‌پردازد. از تدریس فصوص الحکم خودداری می‌کند، اما به تدریس تمهید القواعد مشغول می‌شود. آیت‌الله حسن‌زاده آملی می‌گوید:

ما تمهید القواعد را نزد علامه طباطبایی خوانده‌ایم. در شب‌های پنجشنبه و جمعه خوانده می‌شد و در شب جمعه دوازدهم شعبان ۱۳۸۶ (ه. ق) به اتمام رسید. و نسخه تمهید مرحوم استاد، مصحح مقابله شده با نسخه استادش مرحوم بادکوبه‌ای بود.^۲

درس تمهید استاد طباطبایی بسیار سریع و به ایما و اشاره می‌گذشت و گاهی برخی از شبهات و اصول فن را به نحوی القا می‌فرمود که کسی را که مبانی در دست بود تلقی می‌کرد.^۳

علامه مدتی هم به تدریس محاکمات می‌پردازد. ایشان در مورد مکاتبات میان سید احمد کربلایی و شیخ محمدحسین غروی اصفهانی محاکماتی نوشته‌اند. از جمله شاگردان ایشان در این درس عبدالحمید شریانی و ترابی بوده‌اند. علامه درباره این درس می‌گوید: «ما این مکاتبات را بحث می‌کردیم که به تعطیلی تابستانی برخورد».^۴ سید محمدحسین حسینی طهرانی درباره تدریس محاکمات می‌نویسد:

در ایام تعطیل برای طلابی که تعداد آنان بین ده تا پانزده نفر بود، مکاتبات آیتین و علمیین سید العرفاء الالهیین، سید احمد کربلایی و شیخ الفقهاء الربانیین، حاج شیخ محمدحسین اصفهانی را خصوصی بیان، و پس از تنقیح بحث، نظریه خود را مفصلاً بیان می‌کردند. علامه طباطبایی بنا بود به عنوان محاکمات، بر هر یک از این نامه‌ها تذییلی بنویسند و تا تذییل ششم را مرقوم داشتند، ولی تتمه آن‌ها ناتمام ماند.^۵

علامه مدتی هم به تدریس علم هیئت می‌پردازد. حسینی طهرانی می‌گوید: «این

۱. حدیث روزگار، ج ۵، ص ۲۷.

۲. هزار و یک نکته، ص ۶ - ۷۱۵.

۳. دومین یادنامه علامه طباطبایی، ص ۶۲.

۴. اقیانوس علم و معرفت، ص ۳۱.

۵. مه‌رتابان، ص ۱۸.

حقیر یک دوره هیئت را در محضر مبارکشان خوانده‌ام»^۱.

آیت‌الله سبحانی هم در مورد تدریس علم هیئت علامه چنین می‌گوید:

استاد علامه طباطبایی به این جانب فرمودند، در اوایل که از تبریز به قم آمدم شرح چغمینی را تدریس می‌کردم. «راقم گوید شرح چغمینی از کتب هیئت است. ماتن (نویسنده متن) آن، محمود بن محمد بن عمر چغمینی مؤلف قانونچه در طب است و شارح آن قاضی زاده روحی است. شارح از راصدین رصدخانه سمرقند است و در عمل زیج الغ بیگی، سهمی بسزا دارد»^۲.

احمدی میانجی می‌گوید پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها نزد ایشان تقویم و نجوم می‌خواندم. گاهی شب‌ها بیرون شهر می‌رفتیم و ستارگان را با نام نشان می‌دادند. علامه حتی با علم رمل آشنا بودند. وی در این مورد از زبان علامه چنین نقل می‌کند:

من با علم رمل خیلی مأنوس بودم و گاهی حوادث یک ماه را استخلاص (استخراج) می‌کردم و اتفاقات هر روز را پیش‌بینی می‌کردم. اگر می‌گفتم، فردا باران یا برف می‌بارد، همان می‌شد و درست درمی‌آمد. روزی خواستم به مکانی بروم؛ با رمل فهمیدم که آنجا سخن از یک دوست است. دوباره رجوع به رمل کردم؛ دیدم سخن از حبوبات است! تعجب کردم که چرا تناقض دارند! آنجا که وارد شدم، دیدم از دوستی گلایه شده که چرا گندمی را که قول داده بود، نفرستاده است. [مرحوم علامه باز فرمود: رمل نکته‌ای دارد که آن را یاد نمی‌دهند و آن، پیدا کردن مغیبات است.

از لابه‌لای سخنان ایشان فهمیدم که می‌خواهند این نکته را به من یاد بدهند؛ اما من ذوق و علاقه نسبت به آن نداشتم. بنابراین از حضور ایشان درخواست آن علم و نکاتش را نکردم»^۳.

حسینی طهرانی هم می‌گوید که علامه «در علوم غریبه، در رمل و جفر وارد بودند، ولی دیده نشد که عمل کنند»^۴. شاید تعارض میان این دو قول را این‌گونه بتوان حل کرد که علامه مدتی از علم رمل استفاده می‌کرد، اما بعدها آن را کنار گذاشت.

۱. همان، ص ۱۳؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۴۰.

۲. یادنامه استاد علامه طباطبایی، ص ۸۸.

۳. خاطرات فقیه اخلاقی، ص ۱۴۳ - ۱۵۱.

۴. مه‌رتابان، ص ۲۱.

علامه حتی در صدد بود تا یک تقویم نجومی بنویسد. «وی با استمداد از همین دانش در گوشه‌ای از مدرسه حجتیه به منظور تعیین سمت قبله و تشخیص نصف النهار که زوال از آن در هر روز معلوم می‌گردد به افق قم، دایره هندیه را نصب نمود»^۱. علاوه بر درس‌های رسمی، علامه جلسه اخلاق و سیر و سلوکی هم داشتند که برخی از شاگردانش در آن حضور پیدا می‌کردند. شب‌های پنجشنبه و جمعه هم جلسه خصوصی سیاری برگزار می‌شد که علامه برخی مطالب را بیان می‌کرد و به پرسش‌های حاضران نیز پاسخ می‌داد. برخی از اصحاب این جلسات عبارت بودند از: جوادی آملی، حسن زاده آملی، صائنی زنجانی، انصاری شیرازی، احمد احمدی، ابراهیمی دینانی، سید عباس ابوترابی، عباس نجف‌آبادی، سید محمد خامنه‌ای و به گفته دینانی مطالب آن جلسات «غرر الحکم و درر الکلم» بود.

سید محمد حسین حسینی طهرانی می‌گوید:

قبل از سال ۱۳۳۱ که از قم به نجف بروم با برخی دوستان خود جلساتی را با علامه داشته‌اند که مطالبی را در باب اخلاق و عرفان بیان می‌کرده است. در این جلسات از احوالات عرفانی آخوند ملاحسینقلی همدانی و شاگردانش چون سید احمد کربلایی، میرزا جواد آقای ملکی تبریزی، شیخ محمد بهاری، سید محمد حبوبی و آقای قاضی و سیره و روش سید بن طاووس و بحر العلوم مطالبی را در زمینه معارف الهی بیان می‌کردند.

در این زمان از علامه می‌خواهند که شرح فصوص قیصری و شرح منازل السائرین ملا عبدالرزاق کاشانی را تدریس کند، اما علامه هیچ علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و بیشتر در باب آیات قرآنی بحث می‌کند و به علاوه یک دوره سیر و سلوک بر نهج و سبک رساله منسوب به بحر العلوم را بیان می‌کند.^۲

احمد احمدی هم از جلسات شبانه‌ای سخن می‌گوید که مدت پانزده سال طول می‌کشد (۱۳۳۹ - ۱۳۵۴). در این جلسات حسن زاده آملی، جوادی آملی، محمدی گیلانی، ابراهیم امینی و مدتی هم مصباح یزدی شرکت می‌کردند. به گفته احمدی این جلسات «درسی از بهشت بود».^۳

۱. جرعه‌های جانبخش، ص ۲۰۵.

۲. مهر تابان، ص ۱۷.

۳. سپهر مهر، ص ۶۱۰.